ای وصالت نیستی نیستان ای وصالت هست کشته در جهان
ای وصالت از جهان بیرون شده از وصالت عالمی مجنون شده
ای وصالت این جهان و آن جهان ای وصالت هم نهان هم عیان
ای وصالت خانهٔ صاحبدلان ای وصالت روشنی بخش جهان
ای وصالت عمر کد از مقبلان ای وصالت شمع جان بیچگان
ای وصالت رهنمای سالکان ای وصالت درگشای طالبان
ای وصالت گشته بر من آشکار میبرد فردا مرا بر پای دار

جمع آمد که عالمان در پای دار

بار دیگر عالمان جمع آمدند جمله اندر قصد آن شیخ آمدند
صد هزاران خلق در کو داد شور بر در زندان دویدند از غرور
شبلی آمد آن زمان پیش جنید گفت شیخا اوفتاده بیم و بقید
خلق عالم جملگی جمع آمده شد بر در زندان آن شیخ آمدند
تا که بر دارش کنند از چار سو خلق عالم در دویدند از کو بکو
شیخ جان بشنید بر خواست آن زمان با مریدان رفت تا زندانیان

بحکم السید النخجی

چون رسید آنجا و خلق بی‌شمار دید آن شیخ و بزرگ نامدار
گفت ما را یک زمانی مهلت دهید بعد از آن تا هر چه باید آن کنید
این بگفت و زود در زندان دوید دید آن شه را ز هیبت بر طپید
گفت ای منصور کم کن طمطراق چند از این گفت و زبان و از نفاق
گفت ای منصور خود را باز دار باز گرد و خویش را باز آر دار
تا که تو دم میزنی همدم نیی تا که موی مانده محرم نیی
وز خیال خویش دیوانه شدی وز حدیث عشق بیگانه اندر
این حدیث تو هم از دیوانگیست عقل را با این سخن بیگانگیست
اینکه تو گفتی پیمبر این نگفت این دم اسرار را هرگز نسفت
باز قرآن جمله را شرح و بیان کرد این سر را نگفتست آن زمان
بشنو ای ماهم حدیث مصطفی لاجرم آنچه تو گفتی بدعت است
آنچه گفتی کفر محض است ای فقیر درگذر از کفر بنشین از سعیر
بعد از آن منصور گفتش ای پدر از رموز هست عشقت بی‌خبر
تو به بند صورتی وا مانده کی تو آن حرف جدا خوانده

Copyright © King Saud University

Created with PDFsharp 1.2.1269-g (www.pdfsharp.com)